



درس خارج فقه استاد حاج سید مجتبیٰ نورمفیدی

تاریخ: ۲۶ فروردین ۱۳۹۱
مصادف با: ۲۲ جمادی الاولی ۱۴۳۳
جلسه: ۹۰

موضوع کلی: مسئله سیزدهم
موضوع جزئی: فرع چهارم - بررسی ادله
سال دوم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته:

بحث ما در فرع چهارم بود که بنا بر قول به جواز بقاء بر تقلید میت، اگر مقلدی در حالی که می‌توانست بر تقلید میت باقی بماند، چنانچه رجوع به حی کرد، آیا مجدداً می‌تواند به میت عود کند؟ ما نظر امام (ره) و مرحوم سید را در این مسئله بیان کرده و گفتیم همانگونه که در رجوع از میت به حی چند صورت وجود داشت، اینجا هم چون مسئله مبتنی بر فرع گذشته است صور مختلفی قابل تصویر است. عمده این است که دلیل بر این مسئله چیست.

ادله عدم جواز عود به میت ثانیاً:

برای اثبات عدم جواز عود به میت ثانیاً چهار دلیل ذکر شده است که از این چهار دلیل، دو دلیل مشترک بین همه صور می‌باشد و دو دلیل مختص به یک صورت می‌باشد.

دلیل اول: اگر مقلد از میت به حی مساوی رجوع کند، دوباره نمی‌تواند به میت برگردد و از او تقلید نماید چون بعد از رجوع به حی مساوی و عمل به فتوای او در واقع تقلید خود را از میت باطل کرده و چنانچه بخواهد مجدداً به میت رجوع کند، این از مصادیق تقلید ابتدائی از میت محسوب می‌شود که جایز نیست. و اگر از میت به حی اعلم هم رجوع کند در این صورت هم نمی‌تواند دوباره به میت رجوع کند چون این یکی از مصادیق تقلید ابتدائی محسوب می‌شود البته برای خصوص رجوع به حی اعلم و عدم جواز عود از حی اعلم به میت غیر اعلم یک دلیل دیگری هم وجود دارد که این را به عنوان دلیل اختصاصی که گفتیم ذکر خواهیم کرد. اما این دلیل که گفتیم یعنی مسئله عدم جواز رجوع مجدد به میت به این جهت است که بعد از رجوع از میت به حی، آن تقلید گذشته منعدم شده و این رجوع مجدد، تقلید ابتدائی از میت است که اجماعاً جایز نیست.

دلیل دوم: اولویت مستفاد از یک اجماع، دلیل دوم عدم جواز عود به میت است؛ منظور از اجماع، اجماعی است که بر عدم جواز عدول از حی به حی ادعا شده است. این مستدل می‌گوید اگر عدول از حی به حی جایز نباشد اجماعاً، به طریق اولی عدول از حی به میت ثانیاً جایز نخواهد بود.

بررسی دلیل دوم:

این دلیل مخدوش است چون:

اولاً: اصل این اجماع مردود است یعنی عدول از حی به حی اگر مساوی باشد، قطعاً جایز است. حداقل اینکه مسئله عدول از حی به حی مساوی اجماعی نیست لذا اصل این اجماع مردود است و دیگر نوبت به اولویتی از این اجماع می‌خواهد استفاده شود، نمی‌رسد.

ثانیاً: بر فرض چنین اجماعی باشد ولی این اولویت ممنوع است؛ چه بسا در مسئله عدول از حی به میت کسی ادعا کند که به جهت آنکه سابقه‌ی تقلید وجود داشته این عود جایز است که این فرق می‌کند با مسئله عدول از حی به حی مساوی؛ هر چند در آن مسئله هم ما قائل به جواز شدیم اما کسانی که می‌گویند جایز نیست و ادعای اجماع هم می‌کنند، چه بسا در آن مسئله جایز نباشد ولی در این مسئله جایز باشد چون بین این دو مسئله تفاوت وجود دارد. اگر بین این دو مسئله فرق بود، دیگر اولویت قطعیه نمی‌شود ادعا کرد. زیرا اولویت قطعیه در جایی ادعا می‌شود که همان ملاک به نحو اقوی در آن مسئله دیگر وجود دارد. چه بسا کسی بگوید عدول از حی به میت اصلاً با عدول از حی به حی فرق می‌کند چون در اینجا فرض این است که این میت قبلاً مقلد بوده و این شخص نسبت به او سابقه‌ی تقلید دارد. بله ممکن است ما نسبت به حی اعلم این اولویت را به نوعی بپذیریم اما در مورد حی غیر اعلم قطعاً این اولویت قابل قبول نیست. پس دلیل دوم به نظر ما محل اشکال است.

دلیل سوم: قاعده اشتغال و حکم عقل به اصالة التعیین در موارد دوران بین تعیین و تخییر است به این بیان که: ما در مورد حجیت فتوای میت شک داریم یعنی شک داریم آیا این فتوای میت الآن برای ما حجیت دارد یا نه؟ آیا ما می‌توانیم به میت رجوع کنیم یا نه؟ اما در مورد حجیت فتوای حی یقین داریم چون فتوای حی بعد از عدول مقلد از میت به حی اگر حجیت تخییری داشته باشد این بدین معناست که هم فتوای حی حجت است و هم فتوای میت (یک احتمال این است) پس حجیت طبق این احتمال هم برای فتوای حی ثابت است. هم برای فتوای میت ولی طرف دیگر احتمال این است که فتوای حی حجیت تعیینیه داشته باشد یعنی احتمال داده می‌شود که فقط فتوای حی حجت باشد و دیگر فتوای میت برای ما حجت نباشد؛ پس امر دائر است بین حجیت تخییری و حجیت تعیینیه. امر دائر است بین اینکه فتوای حی تخییراً برای ما حجت باشد یا تعییناً حجت باشد به عبارت دیگر فتوای حی برای ما معلوم الحجیه است چون هر کدام از این دو احتمال که باشد بالاخره فتوای حی حجت است (ما چه حجیت آن را تعیینی بدانیم و چه تخییری بدانیم در هر صورت فتوای حی حجت است) اما فتوای میت برای ما مشکوک الحجیه است یعنی فقط بر اساس یک احتمال فتوای میت حجت است آن هم در صورتی که حجیت فتوای حی، حجیت تخییری باشد. پس در دوران امر بین تعیین و تخییر به حکم عقل و قاعده اشتغال اصالة التعیین جاری است و عقل حکم به تعیین می‌کند چون در این فرض قطعاً فراغ ذمه حاصل می‌شود اما در فرض حجیت تخییری احتمال دارد برائت ذمه حاصل نشود. لذا اخذ به فتوای حی می‌شود چون مقطوع الحجیه است و فتوای میت بواسطه‌ی اینکه مشکوک الحجیه است و شک در حجیت مساوق با عدم حجیت است، از اعتبار ساقط می‌شود.

دلیل چهارم: این دلیل فقط در فرض اینکه حی اعلم باشد، جریان دارد یعنی ما اگر فرض کنیم کسی از میت به حی اعلم رجوع کرده است؛ اینجا عود و بازگشت مجدد او از حی اعلم به میت غیر اعلم جایز نیست چون با حکم لزوم تقلید اعلم

منافات دارد یعنی صرف نظر از آن مشکله‌ی صدق تقلید ابتدائی یک مشکل دیگر دارد که وقتی اعلم هست نمی‌شود از غیر اعلم تقلید کرد وقتی این حی اعلم است برگشت دوباره به میت از مصادیق عدول از اعلم به غیر اعلم است و این قطعاً جایز نیست.

همان گونه که ملاحظه فرمودید این دلیل چهارم فقط مربوط به یک صورت است. دلیل سوم و اول مشترک بین دو صورت بود البته دلیل دوم هم مختص به صورتی است که حی و میت مساوی باشند پس در واقع از این چهار دلیل دو دلیل اختصاصی و دو دلیل مشترک می‌باشد.

کلام مرحوم آقای خوئی:

در اینجا مرحوم آقای خوئی فرمایشی دارند که ضمن اشکال به دلیل سوم یعنی قاعده اشتغال و حکم عقل به تعیین در دوران بین تعیین و تخییر، می‌فرمایند: ما اصلاً به مسئله باید به نوع دیگری نگاه کنیم یعنی باید حال عدول را نگاه کنیم؛ اگر عدول مکلف از میت به حی، به عنوان یک عدول صحیح شرعی بوده، دیگر نمی‌تواند از حی به میت عدول کند و اگر عدول مقلد از میت صحیح نبوده، چاره‌ای جز عدول به میت نیست.

فرمایش آقای خوئی دو بخش دارد:

بخش اول: این بخش اشکال به دلیل سوم می‌باشد؛ ایشان می‌فرماید قاعده‌ی اشتغال وقتی تمام است و جریان دارد و عقل می‌تواند حکم به تعیین در موارد دوران بین تعیین و تخییر کند که مجتهد حی اعلم از میت باشد اما اگر میت اعلم از حی باشد و فتاوی آنها مختلف باشد، در این صورت دیگر احتمال تعیین فتوای حی داده نمی‌شود بلکه مطلب به عکس است یعنی در جایی که میت اعلم از حی باشد، احتمال تعیین تقلید میت اعلم داده می‌شود (یعنی احتمال تعین بقاء بر تقلید میت اعلم) در اینجا دیگر مسئله دوران بین تعیین و تخییر نیست. اگر هم فرض شود که میت و حی مساوی هستند و ما علم به اختلاف فتوای آنها داریم، اینجا مقتضای قاعده این است که هر دو فتوی از اعتبار ساقط می‌شوند چون ادله حجیت شامل دو فتوای متعارض نمی‌شود لذا دیگر نوبت به دوران بین تعیین و تخییر نمی‌رسد.

بخش دوم: در این بخش می‌گویند: که مسئله را به گونه دیگری باید بررسی کرد؛ باید ببینیم که اصل عدول از میت به حی صحیح بوده یا نه که اگر این عدول صحیح بوده، اینجا حق رجوع دوباره به میت را ندارد. عدول صحیح هم در دو مورد تحقق دارد: یکی اینکه حی اعلم از میت باشد و دوم اینکه میت اعلم باشد ولی مکلف فتوای او را فراموش کرده باشد که در این صورت نمی‌تواند بر تقلید او باقی باشد. پس در این دو صورت عدول صحیح است و اگر عدول صحیح باشد دیگر مقلد حق بازگشت به تقلید از میت را ندارد.

و اگر هم عدول صحیح نبوده یعنی مثلاً میت اعلم و حی غیر اعلم است اینجا حق عدول به حی نداشته؛ چون بقاء بر تقلید میت بر او واجب بوده است؛ در این صورت حتماً باید به میت برگردد چون اصل رجوع مقلد به حی صحیح نبوده است. یا مثلاً میت اعلم بوده و این شخص فتوای او را فراموش نکرده است، اینجا هم حق رجوع نداشته و اصل رجوع او به حی کالعدم بوده و شرعاً باطل است.

لذا ایشان می‌گویند در مسئله عود به تقلید میت ثانیاً باید ببینیم که این عدول به حی صحیح بوده یا نه که اگر عدول صحیح بوده حق بازگشت نداریم ولی اگر صحیح نبوده باید برگردد.

بررسی کلام آقای خوئی:

این فرمایش محل اشکال است؛ اشکال اساسی این فرمایش در هر دو بخش این است که ایشان بحث را از فرض خودش خارج کرده است چون فرض بحث ما جایی بود که بقاء بر تقلید میت جایز است یعنی مکلف در بقاء یا رجوع به حی مخیر است نه جایی که بقاء واجب است مثال‌هایی که ایشان زدند در واقع مواردی است که اساساً عدول به حی واجب است و این خروج از فرض یعنی تخییر مکلف بین بقاء و رجوع به حی می‌باشد چون اگر حی اعلم باشد، بقاء بر تقلید میت جایز نیست و باید به حی رجوع کند و این صورت از محل بحث ما خارج است و همچنین در جایی که رجوع به حی صحیح نبوده؛ در اینجا هم فرض ما تخییر مکلف بین بقاء بر تقلید میت و رجوع به حی می‌باشد نه موردی که بقاء بر تقلید میت واجب است یعنی موردی که میت اعلم باشد. لذا مشکله‌ی اساسی ایشان در این مسئله این است که ایشان از فرض بحث خارج شده هر چند کلام ایشان در فرض وجوب عدول و یا وجوب بقاء صحیح می‌باشد.

بعلاوه اشکالات دیگری هم نسبت به کلام ایشان وجود دارد که ما سابقاً درباره آن بحث کرده‌ایم از جمله اینکه ایشان فرمود ادله حجیت شامل متعارضین نمی‌شود که مکرراً اشکال این سخن را بیان کرده‌ایم و گفتیم که ادله حجیت شامل متعارضین می‌شود به نحو حجیت بدلیه و هیچ مشکلی هم ندارد. لذا آن قسمت دوم در بخش اول اشکال (که حی و میت مساوی باشند) باطل است. مشکل دیگر کلام ایشان همان اعتبار ذکر است که به نظر ما باطل است.

«والحمد لله رب العالمین»